

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش  
شماره ۲۶، تابستان ۱۳۹۵، ویژه فلسفه و کلام

## بررسی انتقادی رابطه اخلاق و حقوق در مدرنیته

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۱/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۵/۰۳/۱۲

علی داودی \*

### چکیده

مسئله اخلاق و حقوق و رابطه آنها از مسائل مهمی است که همواره و خصوصاً در دوران مدرن ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. در مدرنیته با توجه به تغییر بنیادین که در بینش و گرایش انسان رخ داد، اخلاق و حقوق و رابطه آنها مانند همه جنبه‌های زندگی انسان بر اساس دو مؤلفه اصلی مدرنیته یعنی سکولاریسم و اومانیسم تبیین گردید. در این مقاله علاوه بر تبیین رابطه مطرح میان اخلاق و حقوق در مدرنیته به نقد اجمالی آن می‌پردازیم.

**واژگان کلیدی:** اخلاق، حقوق، مدرنیته، غرب، انسان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

رابطه اخلاق و حقوق از مباحث مهم فلسفه اخلاق و حقوق بوده، که چگونگی پاسخ و نگاه به آن آثار و نتایج عملی و نظری فراوانی برای زندگی فردی و اجتماعی بشر دارد. در مورد رابط [ اخلاق و حقوق در مدرنیته دو دیدگاه وجود دارد که هر دوی آنها با توجه به مبانی آن خصوصاً دو مؤلفه سکولاریسم و اومانیزم تبیین گردیده است، که لازم است علاوه بر تشریح به بررسی آنها نیز پرداخته شود

لذا در این نوشتار ابتدائاً به توضیح مختصر مدرنیته و اخلاق و حقوق مدرن پرداخته می‌شود و بعد به تبیین و بررسی رابطه آنها در مدرنیته اشاره می‌شود.

## فصل اول: اخلاق و حقوق مدرن

### ۱. مدرنیته

مدرنیته برگرفته از واژه مدرن، که امروزه در بسیاری از زبان‌ها و حتی زبان فارسی کلمه رایجی است گرفته شده است. واژه مدرن (modern) برآمده از لفظ لاتینی (modernus) که خود مشتق از قید (modo) است، می‌باشد. در لاتین (modo) به معنای این اواخر، به تازگی و گذشته بسیار نزدیک است. (احمدی ° معماری مدرنیته، ص ۳) در مورد محتوای واژه مدرن (modern) دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به گمان برخی رویارویی مسائل تازه با سنت‌های کهن که در قرن ۱۶ میلادی رخ داده مهم‌ترین دلالت این واژه است. بسیاری از نظریه پردازان علوم اجتماعی نیز معتقدند که مدرن بودن مشروعیت خود را از پیکار و تقابل با سنت‌ها بدست می‌آورد. (همان، ص ۴)

اما به نظر آنچه در پس همه شعارها و مفاهیمی که تحت عنوان مدرن مطرح می‌شود، همگی دارای عنصر مشترکی با عنوان جنگ بی‌امان با باورهای گذشته و سنت‌های کهن می‌باشند. در تبیین این عنصر مشترک می‌توان گفت منظور از آن، گسست و جدائی از سنت‌ها، باورها، متون مقدس، اعتقادات دینی در حیطه قوانین، حقوق، تدوین و اجراء قوانین، مسائل فردی و اجتماعی و جایگزین کردن خرد و عقل آدمی در یافتن راه درست و هدف زندگی و رسیدن به آن می‌باشد. (همان، ص ۱۴)

به نظر نگارنده، تعریفی که جامع همه تعاریف بوده و روشن کننده حقیقت تمدن جدید غرب به عنوان مترداف مدرنیته باشد عبارت است از، روند حاکم بر تمدن جدید غرب، در زمینه‌های فرهنگی، علمی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فردی و... که در اروپا و غرب جغرافیایی در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی با پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس آغاز گردید و در قرن ۱۸ میلادی به بعد، بسط و گسترش یافت و محور آن انسان و آزادی همه جانبه او بوده، که با ابزار قرار دادن عقل و خرد بشری و تکیه بر فردیت انسان، درصدد تحلیل و تبیین همه امور طبیعی، ماورائی و ارزشی برای نو کردن همیشگی و همه جانبه زندگی آدمی بوده و با هر آنچه در مقابلش باشد به مقابله و جنگ می‌پردازد و همه آنها (سنت، دین، آداب و رسوم، اخلاق و...) را نفی می‌نماید (مشکی، مدرنیته، ص ۳۳).

البته باید توجه داشت که این فرآیند و روند مبتنی بر اصول، مبانی و مؤلفه‌هایی است که اساس آن بوده و بدون فهم آنها قطعاً فهم مدرنیته ممکن نخواهد بود. برای مدرنیته مؤلفه‌ها و مبانی مختلفی ذکر شده که همگی دارای اهمیت بوده و اساساً از ویژگی‌های لاینفک آن می‌باشند، اما آنچه به نظر از میان همه ویژگی‌ها و مبانی آن، دارای اهمیت بیشتری بوده و اصل و اساس مدرنیته و حتی دیگر مؤلفه‌های آن محسوب می‌شود دو ویژگی مهم آن یعنی سکولاریسم و اومانیزم هستند.

۱-۱. سکولاریسم

عصر مدرن را باید عصر سکولاریسم دانست. سکولاریسم اندیشه و انگیزه بشر مدرن است و بشر مدرن انسان سکولاری است که در جامعه سکولار می‌زید. سکولاریسم به ظاهر ضد دین نیست، اما در واقع از ضدیت با دین و مذهب بدتر است، چرا که خود را بدیل و جانشین دین می‌داند و لذا باید آنرا دیانت عصر جدید دانست، که در همه وجوه زندگی مدرن جاری است. سکولاریسم منحصر کردن توجه به عالم زمانیات و مادیات است، یعنی همان دنیاگرایی و متمرکز کردن توجه انسان به دنیا و چشم پوشی از دیگر عوالم، که باعث می‌شود انسان هم انگیزه و هم اندیشه خود را صرفاً به یک عالم خرد و کوچک معطوف نماید (سروش، سکولاریسم، ص ۲۸ - ۳۰).

به نظر می‌آید سکولاریسم در زندگی انسان مدرن سه وجه دارد:

- الف - بینش سکولار: تحلیل پدیده‌های زندگی بدون ارجاع به مسائل ماوراء الطبیعه انجام پذیرد و توجیه و توصیف جهان هستی تنها با معیار و ملاک تجربی صورت پذیرد.
- ب - انگیزش سکولار: یعنی اشتیاق و محبت به دنیا و شئون آن، براساس خواسته‌ها و امیال شخصی و مستقل از آموزه‌های الهی و دینی، محرک و انگیزه انسان مدرن، در انجام اعمال و رفتارهایش باشد.
- ج - ارزش سکولار: یعنی جایگزین ارزش‌های مادی و رفاه و آسایش دنیوی، لذت و خوشی، قدرت و سلطه، پیشرفت مادی و به طور کلی منافع دنیوی به جای ارزش‌های معنوی و الهی و معرفی آنها به عنوان بالاترین ارزش‌های انسانی (کهن سال و گرم رودی ° نسبت مدرنیته با سکولاریسم، ص ۱۵۴-۱۵۵).

۲-۲. اومانیزم

انسان گرایی و اومانیزم نیز همانند سکولاریسم از مهم ترین اصول و مؤلفه‌های مدرنیته می‌باشد. شالوده و سخن اصلی اومانیزم این است که انسان زمینی میزان، معیار و

محور همه چیز می‌باشد. در نگاه اومانیستی بر آزادی و اختیار انسان تأکید شده، قدرت و سرنوشت مطلقاً به انسان واگذار شده، انسان محور عالم بوده، خرد انسان مساوی با خرد خداوند دانسته شده، عقل انسان رهبری بشر را بر عهده گرفته، هدف نهائی لذات جسمانی انسان تعریف شده، سیاست و اخلاق از هرگونه نظریهٔ دینی و ماورائی جدا انگاشته شده، هر فرد انسانی خود یک نوع محسوب گردیده و آنچه اهمیت دارد فرد انسانی است، هر فرد دارای شخصیت فردی و خود بسنده است و وجود مذهب به عنوان عامل روپنائی ترویج ارزش‌های فردی و اجتماعی انسان نفی نمی‌شود اما این مذهب، مذهب بشری معرفی می‌شود (صانع پور، انسان گرایی مدرنیته و مبانی اسطوره‌ای آن، ص ۸۷-۸۸).

دوران رنسانس را باید آغاز ظهور اومانیسم مدرن در غرب دانست. این دوره تاریخی شامل قرون ۱۴، ۱۵ و ۱۶ میلادی می‌شود که در آن فرهنگ، هنر و ادبیات تمایلاتی به عصر باستان و یونان پیدا نمود (ربانی گلپایگانی، مدرنیته و اومانیسم، ص ۴۷-۴۹) و در قرن ۱۷ میلادی با آغاز خود مدرنیته، عملاً در حوزهٔ معرفت‌شناسی رخ نمود. نگاه عقل‌گرای دکارت و لایب‌نیز و تجربه‌گرایی فرانسیس بیکن و جان لاک را می‌توان بنیان این تفکر دانست. به تدریج در هستی‌شناسی الهیات مسیحی در قرن ۱۷ میلادی توسل و توجه به علت غائی در تبیین رخ داده‌های جهان کنار گذاشته شد و فقط به علت نخستین که از آن هم فقط علل فاعلی و طبیعی مدنظر بود، توجه شد و بر همین اساس آفرینش هم مستقل و خودبسند به نظر می‌آمد و رفته رفته نقش خداوند تا حد علت نخستین و آفریننده تنزل یافت (همان، ص ۵۰-۵۲).

این امر تدریجاً در قرن ۱۸ میلادی به ظهور دئیسم که هم ارادهٔ تکوینی و هم ارادهٔ تشریحی خداوند را محدود می‌کرد انجامید به طوری که فقط آفرینش را به خدا نسبت می‌دادند و همچنین برای دین قائل به سرچشمهٔ وحیانی نبودند (همان، ص ۵۲-۵۳).

با آغاز قرن ۱۹ میلادی اومانیسم از سوی متفکران و فلاسفه‌ای مثل هگل و گوته ستوده می‌شد. در فلسفهٔ این قرن انسان محور بحث و تحقیق بود و دیگر بجای طبیعت،

انسان و ذهن او موضوع مطالعه و تحقیق قرار گرفت و رشته ای علمی برای پژوهش‌های انسانی (علوم انسانی) مطرح گردید. در نیمه قرن ۱۹ میلادی اصطلاح مذهب انسانیت توسط آگوست کنت مطرح شد و به عنوان برنامه مدرنیته اعلام گردید و از آن دفاع گردید. در قرن ۲۰ میلادی اومانیت‌ها تقریباً جبهه متحدی را تشکیل دادند و اعتقاد نامه ای را بدین مضمون که انسان ذاتاً فاسد نبوده و هدفش زندگی مادی است و صرفاً با راهنمایی عقل و تجربه خود قادر به زندگی می‌باشد و نخستین شرط زندگی خوب آزادی است را میان خود نگاشتند (همان، ص ۵۶-۵۷).

این نگاه رفته رفته در تمام عالم گسترش یافت و جوامع مختلف معاصر را در برگرفت و انسان مدرن را اومانیسیم بارآورد، که در آن انسان کاملاً جانشین و بدیل خداوند گردید.

## ۲. اخلاق مدرن

در مدرنیته از یک طرف نیازهای زندگی اجتماعی، ضرورت اخلاق را اقتضاء می‌کند و از سویی بخاطر تنوع و تکثر در سبک و نوع زندگی، دیگر ارائه پاسخی واحد به مسائل اخلاقی سخت است و معیار واحدی برای آن وجود ندارد، به طوری که حتی فلاسفه اخلاق در اینکه مسأله مرکزی اخلاق چیست، اختلاف نظر دارند. از آنجا که اخلاق مدرن به تبع خود مدرنیته در منطقه جغرافیایی غرب و از حیث تاریخی در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی گسترش یافت لذا باید نگاهی گذرا به دیدگاه‌های اخلاقی غرب بیان‌داریم.

فلسفه اخلاق غرب با سقراط، ارسطو و افلاطون پنج قرن پیش از میلاد آغاز شد. سقراط برخلاف سوفسطائیان معتقد بود که می‌توان بوسیله عقل به معیار کلی در اخلاق دست یافت و لذا تلاش خود را برای بدست آوردن اشتراکات انسانی، با هدف بدست آوردن اصول کلی اخلاق صرف نمود. افلاطون و ارسطو هم معتقد بودند که انسان

هیچگاه به شر تمایل ندارد و همواره خواهان خیر می‌باشد و عمل غلط و اشتباه هم بخاطر خطای عقلانی انسان در تشخیص خیر است (صانع پور، مریم ° فلسف اخلاق و دین، ص ۱۶).

بعدها اپیکوریان معیار اخلاق و خیر را لذت و فرار از رنج دانستند. رواقیان نیز در اخلاق معتقد بودند که باید براساس وظیفه عمل نمود و لذا میتوان آنها را پایه گذاران وظیفه گرائی اخلاقی که با کانت به اوج خود رسید دانست (همان، ص ۱۷-۱۸). نوافلاطونیان که از فلوطین و با تأسی به اندیشه‌های افلاطون پیروی می‌کردند، قائل به اخلاق زاهدانه بودند و همه جهان را فیض یگانه بی همتا می‌دانستند و به طور کلی شر را امری عدمی محسوب می‌کردند. در این نگاه، رهائی از لذات مادی راه رسیدن به آرامش و سعادت و کمال وجودی انسان دانسته شده، که می‌توان این بینش را با نگاه توحیدی و دینی هم جهت دانست که در آن خداوند خیر مطلق و معیار همه خوبی‌ها می‌باشد (همان، ص ۱۸-۱۹).

با ظهور حضرت مسیح و گذشت چهار قرن از میلاد ایشان، مسیحیت بر تمدن غرب سلطه یافت و همه ارزش‌های اصولی اخلاق و تبیین آنها با توجه به آموزه‌های مسیحی و توسط بزرگان دینی از جمله آگوستین و آکوئیناس صورت گرفت. در نگاه آگوستین که آثارش مخلوطی از اخلاق رواقی، متافیزیک نوافلاطونی و اصول اعتقادی مسیحی بود، قوانین اخلاقی بیاناتی از سوی خداوند بوده که با حاکمیت عقل صورت می‌پذیرد (همان، ص ۲۱-۲۲). آکوئیناس هم تلاش نمود که عقل گرائی ارسطویی را با الهیات آگوستینی جمع کند. می‌توان محور نظریه اخلاقی اراده آزاد او را حق طبیعی (حق الهی که با عقل کشف می‌شود) دانست که هم باعث تقویت ایمان مذهبی در مقابل عقل عملی در موضوعات اخلاقی شد و هم زمینه ساز برای ایجاد اخلاق دنیوی و انسان‌گرا عصر مدرن گردید (همان، ص ۲۵).

در اواخر قرون وسطی دوران گذار از قرون وسطی به مدرنیته آغاز شد. در این دوره با ظهور اصلاح گران دینی حاکمیت کلیسا بر همه امور رو به افول نهاد و جامعه غرب آماده گذرا و گذر به عصر مدرن شدند. با توجه به نگاه اصلاح گران دینی دوره گذار (آراسموس، مارتین لوتر و کالون) به این نتیجه رسید که آنها معتقدند که در همه مسائل و از جمله اخلاق دیگر نیاز به کلیسا و مرجعیت آن نیست که این نوع نگاه زمینه ساز ورود به دوران سکولار و اومانیزم مدرن بود و می توان نقطه آغاز و گره خوردن مدرنیته با فلسفه اخلاق غرب را این دوران دانست.

### ۳. حقوق مدرن

مفهوم حق در غرب از پر کاربردترین مفاهیم در حوزه های مختلف از جمله حقوق، سیاست و اخلاق است. لذا برخی معتقدند که حق داشتن، قوی ترین روش برای دفاع شخص از منافع خود است و برخی دیگر نیز حقوق انسان را امری جهانی، نقض ناپذیر، اسقاط نشدنی، مطلق و کلی می دانند که بوسیله آن می توان از جایگاه و ارزش های فرد انسانی در مقابل حکومت و جامعه حفاظت نمود. بنابراین می توان این ادعا را که عصر حاضر عصر شیفتگی نسبت به حق است، ادعائی تا حدود زیادی صحیح دانست، به طوری که این نگاه در جوامع لیبرال دموکرات مدرن به عنوان یک باور پذیرفته شده است (نبویان، سید محمود ° فلسفه حق، ج ۱، ص ۲۳-۲۴).

عوامل اهمیت و گستردگی مساله حق در غرب عبارت است از اینکه، اولاً زبان حق به منزله زبان برتر محسوب شده و حق داشتن به عنوان معیار برای قلمروهای مختلف مورد توجه همگان می باشد. ثانیاً بیشتر حق های مطرح در دوران مدرن مرتبط با حقوق فردی و ارزش افراد است و از آنجا که مدرنیته فردگرا می باشد، لذا حق و حق داشتن، بسیار اهمیت دارد. ثالثاً حق داشتن برای شخص تعیین کننده و سرنوشت ساز است و او را مدعی طلب حق کرده و از موضع انفعال خارج می کند (همان، ص ۲۹-۳۰).



مسأله حق در مدرنیته همانند اخلاق رنگ و بوی سکولار و اومانیستی به خود گرفته و صیغه انسان محورانه و دنیائی یافته است. به عبارتی در نگاهی که دین جائی نداشته و انسان به جای خداوند و دنیای مادی به جای آخرت ملاک همه چیز قرار گرفته، قطعاً حق و حقوق نیز سکولار و اومانیست بوده و انسان به عنوان محور همه امور عالم تنها دارای حق بوده و هیچ تکلیفی برایش مطرح نیست.

### فصل دوم: دیدگاه‌های مدرن در رابطه اخلاق و حقوق

در تفکر غرب در مورد اینکه آیا رابطه معقولی بین حقوق و اخلاق وجود دارد یا نه، دو دیدگاه کلی مطرح است. از طرفی پوزیتیویست‌ها مخالف وجود چنین رابطه‌ای هستند و معتقدند که اگر یک نظام یا یک قانون معتبر است صرفاً بخاطر توافق اجتماعی، قرارداد و الزام قانونی آن است و ربطی به اخلاق و ارزش‌های آن ندارد و در مقابل پیروان مکتب حقوق طبیعی قائلند که اعتبار و حق بودن قوانین وابسته به ارزشیابی اخلاقی می‌باشد و بین حقوق و اخلاق رابطه وجود دارد (ریدی، دیوید، ای ° فلسفه حقوق، ص ۲۵).

#### ۱. رابطه اخلاق و حقوق در نگاه پوزیتیویسم حقوقی

چگونگی رابطه اخلاق و حقوق از مسائل مهم حقوقی و اخلاقی در عصر معاصر می‌باشد. حال ادعای نو و جدیدی که در این زمینه وجود دارد و تا حدودی طرفداران قابل توجهی را به خود جلب نموده، این نگاه است که تحلیل دقیق حقوق وقتی ممکن است که میان حقوق و اخلاق انفکاک و جدائی قائل باشیم. این نظریه به به فرضیه تفکیک شهرت دارد (مارک تیبِت، فلسفه حقوق، ص ۲۰).

البته باید ریشه جدائی اخلاق و حقوق را در آثار ارسطو جستجو کرد، به این بیان که او حکمت را به سه بخش اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدن تقسیم نمود و اخلاق را راه رسیدن به سعادت و فضیلت بیان کرد، ولی تدبیر منزل و سیاست را مرتبط به روابط افراد،

خانواده، اجتماع و مردم با دولت دانست. با اینکه قدرت رسوم و مذهب مدت‌ها مانع جدائی اخلاق و حقوق از هم بوده، اما از قرن ۱۸ میلادی تفکیک آنها طرفداران زیادی پیدا کرد و به بهانه آزادی عقیده و مذهب، اصرار بر جدائی آندو بیشتر گشت. در ادامه همین فرآیند، پیروان اگوست کنت تحت پوزیتویست حقوقی، قائل شدند که انسان از درک مطلق حقائق عاجز بوده و برای کشف روابط پدیده‌ها تنها از راه مشاهده و تجربه می‌تواند استفاده کند و لذا میان حقوق و قدرت سیاسی دولت قائل به پیوستی ناگسستنی بودند و بر همین اساس هر قانون موضوعه ولو ناعادلانه و متغایر با اخلاق را معتبر می‌دانستند (هارت، اچ ال ای<sup>۰</sup> پوزیتویسم و جدایی حقوق و اخلاق، ص ۷۴).

طبق این نظریه، حقوق بر اخلاق مقدم بوده و الزامات حقوقی از اخلاق و الزامات اخلاقی مجزا است (گفتگوی اختصاصی همشهری با مارک تبیت، جواد حیران نیا) و بسیاری از جنبه‌های نیاز به قانون از هر اصل جدی اخلاقی بی‌نیاز می‌باشد و به عبارتی چون قوانین حقوقی بیان‌کننده ممنوعیت‌ها بوده (نه اوامر مثبت) و هدف اصلیش برقراری حدود می‌باشد. لذا حقوق رفتارهای نیک، فضیلت و کمک به افراد را که در اخلاق بایسته می‌باشند را در بر نخواهد داشت. علاوه بر اینکه نیاز به قانون بیش از نیاز به اخلاق می‌باشد و چه بسیار مواردی که قانون شکنی محسوب می‌شود اما سرزنش اخلاقی را در پی ندارد (مانند جرم‌های غیر عمد) که این خود شاهد بر جدائی اخلاق و حقوق است. بنابراین قانون یک چیز بوده و اخلاق و ارزش‌گذاری اخلاقی قوانین چیز دیگر، و لذا انطباق قوانین با ارزش‌های اخلاقی ضرورت ندارد و لازم نیست که یک قانون برای اعتبارش، منطبق بر اخلاق باشد (مارک تبیت، فلسفه حقوق، ص ۲۲-۲۳-۳۰).

## ۲. رابطه اخلاق و حقوق در مکتب حقوق طبیعی مدرن

مهم‌ترین مکتب حقوقی در غرب، مکتب حقوق طبیعی است که از یونان باستان تا عصر مدرن با قرائت‌های گوناگون مورد قبول اکثریت فلاسفه حقوق غرب می‌باشد که با

نهضت رنسانس و تغییر بنیادین که در تمدن غرب رخ داد، در حقوق و همچنین مکتب حقوق طبیعی دیدگاه‌ها و نظریات جدیدی ایجاد گردید.

مدعای اصلی این مکتب آن است که قواعد برتری از اراده دولت و یا قرارداد و توافق اجتماعی وجود دارد که قوانین موضوعه حقوقی براساس آن وضع می‌شود. در عصر مدرن نیز اگرچه این نگاه در ابتداء شکست نسبی خورد و حتی توسط پوزیتیویست نقد و انکار شد، اما دوباره با قرائتی نو و البته مبتنی بر سکولاریسم و اومانیزم احیاء شد و بعدها تحت عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد حمایت بسیاری قرار گرفت و مبنای قوانین بسیاری از جوامع به اصطلاح مدرن گردید (جمع نویسندگان، درآمدی بر حقوق اسلامی، ص ۲۳۵).

در این نگاه تبیین اخلاق و ارزش‌های اخلاقی نیز براساس حق و حقوق طبیعی صورت می‌پذیرد و اگر مسأله حق را مهم‌ترین جزء مباحث اخلاقی ندانیم لاقلاً از مهم‌ترین اجزاء آن محسوب می‌شود و حتی این ادعا وجود دارد که بدون حق نمی‌توان فلسفه اخلاق داشت (نبویان، فلسفه حق، ص ۲۴-۲۵).

این مطلب از مباحث مهم در رابطه اخلاق و حقوق در دنیای مدرن و امروزی است، به این بیان که تفکر غالب و حاکم بر جوامع مدرن غربی و اندیشمندان آن، این می‌باشد که هر آنچه به عنوان حقوق طبیعی و فطری بشر محسوب می‌شود، از حیث اخلاقی نیز دارای ارزش بوده و مجاز و بایسته است. این نگاه که امروزه در اعلامیه حقوق بشر به وضوح آشکار است، طبیعت انسان را مبنای حقوق می‌داند، که همه قوانین حقوقی و حتی اخلاق براساس آن تعیین و تبیین می‌گردد.

در این نگاه برخلاف حقوق پوزیتیویستی، حقوق و اخلاق به عنوان یک کل که نباید از هم تفکیک شوند مدنظر هستند و در آن علاوه بر اینکه حقوق مقدم بر اخلاق می‌باشد، اساس و پایه اخلاق نیز محسوب می‌گردد. در این نگاه همه قوانین حقیقی و طبیعی نشان دهنده کیفیات و صفاتی هستند که به خیر عمومی منجر می‌شوند و به عبارتی اخلاقی

می‌باشند. علاوه بر این، طرفداران حقوق طبیعی قائلند که قوانین حقوقی ریشه در اخلاق داشته و از آن قابل تفکیک نیستند و در توصیف و تبیین و داوری و ارزیابی حقوق از اخلاق استفاده می‌شود (گفتگوی اختصاصی همشهری با مارک تیبِت فیلسوف حقوق، جواد حیران نیا).

به طور کلی در مکتب حقوق طبیعی دو نگاه در رابطه ای با اخلاق وجود دارد، که منشاء این دوگانگی نیز تغییر مبنائی است که در تفکر غرب رخ داده و تمدن غرب را وارد وضعیت جدید و به اصطلاح مدرن نموده است.

### ۱-۲. حقوق طبیعی بر محور اخلاق خدامحور و آخرت گرا

از جمله مباحث مهم در فلسفه اخلاق آن است که آیا ارزش‌های اخلاقی به وجود خدا بستگی دارد یا اینکه ربطی به اعتقاد و وجود خدا ندارد؟ که در پاسخ به این سؤال برخی قائل شدند که اخلاق بدون خدا باوری و آخرت گرایی معنا نمی‌یابد و در مقابل برخی همه چیز را بدون خداوند مجاز می‌دانند و گروه سومی هم قلمرو اخلاق را جدای از اعتقاد به خدا و دین می‌دانند و لذا قائلند که حتی با وجود ایمان به خدا می‌توان ارزش‌های اخلاقی مستقل داشت.

حال در مورد حقوق طبیعی باید گفت که این مکتب در غرب با اعتقادات مذهبی رابطه وثیق و تردید ناپذیر داشته، که بخشی از آن مربوط به مذهبی بودن مدافعان سنتی حقوق طبیعی است. بر همین اساس قائلان به حقوق طبیعی خدامحور، معتقدند که چون خود طبیعت امر محدود و متناهی است لذا از مخلوقات بوده و نیاز به خالق دارد و بنابراین بدون وجود مافوق طبیعه (خدا) نمی‌توان حقوق طبیعی را مطرح نمود. همچنین هر قانونی به هر شکلی، نیاز به قانونگذار دارد، حال وقتی قائل به حقوق حاکم بر انسان هستیم، باید قائل به قانونگذاری که برتر از انسان، دولت و قراردادهای اجتماعی ساخته بشر باشیم (ابدالی، مهرزاد، درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی، ص ۸۹-۹۰). بنابراین

در نگاه سنتی حقوق طبیعی رابطه حقوق با اخلاق، مبتنی بر اخلاق خدامحور بوده، که خداوند اصول اصلی و بنیادین اخلاق را براساس واقعیات و مصالح و مفاسد واقعی تعیین می‌نماید.

## ۲-۲. حقوق طبیعی سکولار و مبتنی بر اخلاق سکولار

حقوق طبیعی که تحت اندیشه‌های آکویناس تا قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی رنگ و بوی مذهبی و الهی داشت، در این قرون تا اندازه ای از مذهب جدا شده و ظاهراً برای اولین بار توسط گروسویوس جنبه ای کاملاً عقلانی یافت. در نگاه او عقل انسان منبع حقوق طبیعی بوده و ماهیت اجتماعی انسان نقطه آغاز آن می‌باشد. وی با اینکه متدین بوده و انسان و عقل را مخلوق خدا می‌دانسته، اما حقوق طبیعی را ملازم با اعتقاد به خداوند نمی‌دانست و قائل بود که حتی اگر خدائی هم نباشد این حقوق وجود خواهد داشت. بعدها این نگاه با نظریه قرارداد اجتماعی هابز کامل گردید (همان، ص ۹۲).

در هر صورت در این قرون، نظریات مطرح در حقوق طبیعی همانند جنبه‌های دیگر تفکر و زندگی مدرن رنگ و بوی سکولار و اومانیسیم بخود گرفت، بطوری که انسان و دنیای مادی مبنا و معیار حقوق تلقی گردید و لذا هر آنچه را که عقل انسان به عنوان حقوق فطری و طبیعی انسان محسوب نمود، از حقوق واقعی او می‌باشد.

به نظر می‌رسد با سکولار شدن حقوق طبیعی، نظریه رابطه میان حقوق با اخلاق و عدم تفکیک آن دو در این مکتب، به این صورت مطرح شد که هر آنچه از حقوق طبیعی انسان محسوب گردد، خیر، خوب و ارزشمند است و از حیث اخلاقی نیز بایسته می‌باشد، ولو اینکه در دیدگاه مذهبی، سنتی و آداب و رسوم جوامع امری غیراخلاقی و حتی ضداخلاقی تلقی گردد.

بر اساس این دیدگاه حقوق بشر (حقوق فطری) اساس و ریشه بسیاری از نهادها از جمله اخلاق بوده و هر آنچه که حق انسان تلقی گردد، از حیث اخلاقی نیز ارزشمند، مجاز

و بایسته است، به طوری که هیچکس نمی تواند مانع استیفاء آن به بهانه غیراخلاقی بودنش شود. حتی یکی از روشنفکران دینی (دکتر سروش) معتقد است که این مطلب مبنای نگاه اخلاقی غرب مدرن می باشد و لذا اموری همچون هم جنس گرایی، با اینکه در اکثر مکاتب و نظام های اخلاقی مذموم و ضداخلاقی محسوب می شود، اما در دنیای مدرن به بهانه و ادعای اینکه از حقوق انسان بوده و کسی نمی تواند آنرا نفی کند، اخلاقی و مجاز دانسته می شود.

### فصل سوم: بررسی رابطه اخلاق و حقوق در مدرنیته

#### ۱. نقد پوزیتویسم حقوقی در رابطه اخلاق و حقوق

۱-۱. اولین و مهم ترین ایراد و اشکالی که بر نگاه پوزیتویستی در حقوق و به تبع آن بر رابطه حقوق با اخلاق وارد است، اشکال بر مبنا و اساس این دیدگاه که همان پوزیتویسم فلسفی است می باشد. چرا که نه واقعیات منحصر در مادیات و محسوسات بوده و نه شناختها در شناخت حسی و تجربی خلاصه می گردد، علاوه بر این که خود شناخت های تجربی و حسی هم مصون از خطا و اشتباه نمی باشند، تا بخواهند ما را حتی در امور مادی و حسی به واقع برسانند (چه برسد به امور ماوراء ماده و طبیعت) و از دیگر شناختها بی نیاز نمایند (جمع نویسندگان، فلسفه حقوق، ص ۷۲).

فراموش کردن واقعیات و اصول کلی و ثابت، و قطع رابطه حقوق با آن ها، همچنین بی اعتنائی به ماوراء الطبیعه، شرائط خطرناکی را برای جوامع متکی بر چنین نظام حقوقی ایجاد می کند و دست دولت ها و حکومتها را برای هر گونه ظلم باز می گذارد (جمع نویسندگان، درسنامه فلسفه حقوق، ص ۷۷). حال با توجه به ردّ مبنای فلسفی و حقوقی این نگاه، چگونگی رابطه بین اخلاق و حقوق که برآمده از آن است، نیز انکار و ردّ می شود.

۱-۲. حقوق که همواره رابطه تنگاتنگ با اخلاق و ارزش‌های اخلاقی داشته و همراهی اش با اخلاق موجب سعادت و کمال مادی و معنوی، فردی و اجتماعی انسان بوده، با آمدن نگاه پوزیتیویستی رنگ و بوی اخلاقی خود را از دست داد و به علم مبتنی بر تجربه بدل شد و هدفش هم چیزی جز منافع مادی بشر نبود و بر همین اساس امروزه شاهد رسمیت یافتن بسیاری از کارهای خلاف اخلاق و عفت در جوامع انسانی، با توجیه و پشتوانه حقوقی هستیم و انحرافات عظیم بشری با صرف نظر از اینکه امور غیراخلاقی و ضد اخلاقی هستند، از حقوق انسانی تلقی شده و به همین واسطه جوامع انسانی را به انحطاط و ابتدال و ظلم و کشتار بی حد و حصر کشانده است (هارت، اچ ال ای ° پوزیتیویسم و جدایی حقوق و اخلاق، ص ۷۳).

۱-۳. جداسازی اخلاق و حقوق باعث می‌شود که انسان‌ها صرفاً پایبند به یک سری قوانین و مقررات حقوقی باشند بدون آن که از ماهیت واقعی حقوق، ریشه‌ها، مبانی و اهداف آن آگاه باشند (همان، ص ۷۴).

۱-۴. جدائی اخلاق و حقوق نه تنها از لحاظ فکری گمراه کننده بوده و همچنین انسان را از مبانی، ریشه‌ها و اهداف حقوق دور می‌کند، بلکه در عمل فساد و تباهی را در پی دارد و در بدترین حالت خود مقاومت در برابر ظلم و استبداد دولت‌ها را سست می‌کند. (به طوری که هیچ معیار و ملاکی برای کنترل دولت‌ها و حکومت‌ها در ایجاد قوانین و مقررات وجود نخواهد داشت به طوری که باید از قوانین ظالمانه آن‌ها نیز تبعیت نمود) و در بهترین حالتش قانون را در حالت بی توجهی و عدم احترام و بی اخلاقی گرفتار می‌کند (همان، ص ۷۴).

## ۲. نقد دیدگاه حقوق طبیعی در رابطه اخلاق و حقوق

۲-۱. با اینکه مکتب حقوق طبیعی در نگاه سنتی خود رابطه صحیحی با اخلاق را برای خود در نظر گرفته بود و براساس مبانی اش (از جمله توجه به مبدء جهان، فرجام

اندیشی، خردباوری و عقلانیت، مسئولیت پذیری و تکلیف گرائی و فضیلت محوری) اخلاق را معیار و ملاک برای صحت قوانین و مقررات حقوقی محسوب می‌نمود، اما در نگاه مدرن خود، نه تنها حقوق مدنظرش دارای مبانی سکولار و اومانستی بوده و هیچ توجهی به مبداء و غایت عالم، عقلانیت و تکلیف نداشته، در اخلاق نیز، اخلاق سکولار و انسان محورانه که تنها هدفش تأمین لذات و نیازهای مادی و دنیوی بشر بوده و هیچ توجهی به خالق هستی و غایت هستی و همچنین آخرت و سعادت و کمال واقعی انسان ندارد را مورد قبول و تاکید قرار داده است. بر همین اساس ولو در قرائت مدرن از حقوق طبیعی این ادعا وجود دارد که حقوق دارای رابطه با اخلاق می‌باشد، اما در واقع این نوع نگاه علاوه بر اینکه به نسبت در حقوق و اخلاق ختم می‌گردد، نتیجه ای جز محو اخلاق و از بین رفتن اصول ثابت و کلی اخلاقی و ذوب شدن در حقوق نخواهد داشت، چراکه دیگر اخلاقی در کار نیست که بخواهد ملاک و معیار قوانین حقوقی باشد.

۲-۲. حقوق طبیعی (فطری و تکوینی) لزوماً ارزشی نمی‌باشند، به این بیان که با توجه به رابطه حقوق، از حیث تکوین و از حیث تشریح و اینکه ثبوت تکوینی حقوق به معنای ثبوت تشریحی آن نیست و ممکن است حقی تکویناً موجود بوده، ولی تشریحاً مجاز نباشد. بنابراین اختصاص، امتیاز و وجود حق تکوینی برای یک موجود (خصوصاً انسان) به معنای جواز مطلق آن و ارزشی بودن آن نیست و نمی‌توان به صرف وجود یک حق به صورت طبیعی و تکوینی، جواز تشریحی، اخلاقی و ارزشی آنرا ثابت نمود و چه بسا در عین اینکه حقی تکویناً برای انسان ثابت باشد (مثل دیدن و نگاه کردن) اما محدودیت تشریحی، عقلی و اخلاقی مانع اطلاق جواز آن شود (مثل نگاه به نامحرم) (نبویان، چیستی حق، ص ۲۹۴-۲۹۵).

بر همین اساس، نگاه حقوق بشری مدرن که برآمده از نگاه حقوق طبیعی مدرن بوده و معتقد است که هر آنچه حق طبیعی و تکوینی قلمداد شود، اخلاقاً نیز مجاز و بایسته است، نگاه صحیحی نمی‌باشد، چرا که تکوینی بودن یک حق (تازه انهم در صورت اثبات)



به معنای اخلاقی بودن آن نیست، و خود اخلاق و اخلاقی بودن دارای ملاک و معیار جداگانه و برآمده از واقعیات است و اخلاقی بودن هر عمل و امری باید با توجه به آن معیارها مورد سنجش قرار گیرد، همان گونه که تشریحی بودن آن با ملاک شریعت و دین مشخص می‌گردد (همان، ص ۲۹۵).

علاوه بر اینکه همه این مطالب وقتی صدق می‌کند، که تکوینی بودن یک امر به عنوان حقوق بشر ثابت باشد، حال آنکه بسیاری از آنچه که در دنیای مدرن به عنوان حقوق طبیعی و تکوینی بشر تلقی می‌گردد، نه تنها برای اثباتشان به عنوان حقوق طبیعی دلیلی وجود ندارد، بلکه حتی با توجه به فطرت و طبیعت انسان و واقعیت عالم، بر عدم حق بودن آنها دلالتی موجود است (مثل همجنس گرایی که نماد اخلاق و حقوق مدرن و آزادی حقوق بشری آن است).

۲-۳. علاوه بر مشکل نظری که در ارزشی بودن حقوق طبیعی و تکوینی بیان نمودیم (در اشکال قبل)، این نگاه از حیث عملی نیز موجب انحراف، انحطاط، فساد و تباهی بشر و جوامع بشری شده است، که تاریخ و وضع کنونی جوامع مدرن، خود شاهد زنده ای بر این مدعاست. چراکه وقتی هر آنچه بشر آنرا از حقوق طبیعی خود دانست، اخلاقی و مجاز نیز باشد (ولو با معیارهای واقعی، عقلانی و دینی ضداخلاقی و ضدانسانی بودنش ثابت باشد)، در این صورت پیامدی جز، ارزش شدن ضدارزش‌ها و اخلاقی شدن افعال ضداخلاقی ندارد، که نتیجه آن نیز چیزی غیر از انحراف بشر از مسیر اصلی خود که مسیر انسانیت و رسیدن به کمال و سعادت واقعی (دنیوی و اخروی) است، نمی باشد.

امروزه جواز اخلاقی و حقوقی بسیاری از امور و افعالی همچون همجنس گرایی، کشتن مریض و سالمند برای رهانیدن از درد، ازدواج با محارم، سقط جنین، ساخت سلاح‌های کشتار جمعی، تجاوز به کشورها و ملت‌ها به بهانه حقوق بشری و هزاران آفت فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی دیگر که گریبان غرب و دنیای مدرن را گرفته، همگی برآمده از این نگاه می‌باشند.

۲-۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر که برآمده از نگاه مدرن حقوق طبیعی و رابطه تعریف شده اخلاق و حقوق در آن می‌باشد، در عمل ناکارآمدی خود را نشان داده و وقوع ظلم‌ها، کشتارها، بی‌عدالتی‌ها، جنگ‌ها، تعرضات به حقوق دیگران و... در جوامع مدرنی که این تفکر حقوق بشری در آنها حاکم است، نیز دال بر اشتباه و باطل بودن نگاه مدرن به حقوق طبیعی و رابطه اخلاق و حقوق است.

### فصل چهارم: نظریه مختار (اسلام) در رابطه اخلاق و حقوق

همانگونه که در مباحث اخلاق و حقوق دیدگاه اسلام را به عنوان دیدگاه مدنظر خود انتخاب کرده و بیان نمودیم، در اینجا نیز نظریه اسلام را در باب رابطه اخلاق و حقوق به عنوان نظریه مقبول خود تبیین می‌کنیم.

رابطه مسأله حق با اخلاق از مباحث بسیار جدی در مکتب اسلامی می‌باشد. در اسلام حقوق و اخلاق رابطه تنگاتنگ و محکمی دارد به طوری که هیچکدام از آنها به تنهایی نمی‌تواند معیار انسانیت و تأمین‌کننده ارزش‌ها و نیازهای انسان باشد.

در اسلام قوانین و مقررات حقوقی بدون اخلاق همانند درختی بدون ریشه محسوب می‌شود که با کمترین فشار نابود می‌شود که عامل التزام به خود اخلاق و ضامن اجرائی درونی آن، اعتقاد به توحید می‌باشد. به عبارت دیگر ارزش‌های اخلاقی روح قوانین حقوقی به شمار می‌روند، چنانکه توحید پایه و اساس اخلاق و قوانین مبتنی بر اخلاق می‌باشد و بنابراین قوانین حقوقی از تخلف و نافرمانی در امان نمی‌ماند مگر بر پایه اخلاق و اخلاق هم نمی‌تواند سعادت را تضمین کند مگر با تکیه بر توحید. بنابراین هیچ نیروئی جز خدامحوری و اعتقاد به مبدء و معاد نمی‌تواند ضمانت قوی برای اجراء قوانین حقوقی و جا انداختن فرهنگ تعهد به قوانین و حقوق باشد، علاوه بر اینکه اگر قوانین حقوقی بر اخلاق و به تبع بر توحید استوار نباشند در عمل ممکن است استعمار و استبداد رخ دهد،

چنانکه در غرب مدرن قوانین به گونه ای آماده شده که زمینه بهره کشی هر چه بیشتر از مستضعفان را فراهم آورده است (نبویان، فلسفه حق، ص ۵۸-۵۹).

پس در نگاه توحیدی که اسلام کاملترین جلوه آن است باید برای اراده جامعه از ارزش‌ها و اخلاق متکی بر توحید و خدامحوری حداکثر استفاده را نمود و نباید حقوق و قوانین حقوقی را از اخلاق جدا داشت. حقوق اسلامی بر پایه‌های فطری اخلاق بنا شده و قانونگذار در آن سعی نموده عوض آنکه بر حجم قوانین خشک حقوقی بیافزاید، ارزش‌های اخلاقی را به تمام مراحل و شئون اجتماع توسعه دهد و محیط اجتماع را کاملاً اخلاقی و انسانی نماید. به شهادت تاریخ و تجربه، حضور اخلاق در حقوق، کمک به سزائی به اجرای قوانین حقوقی و قضائی در جوامع اسلامی نموده و در بسیاری از موارد این ضمانت که ضمانت درونی است از ضمانت‌های بیرونی که دولت‌ها و حکومت‌ها هستند کارسازتر و مشکل‌گشا تر می‌باشند (مجتهد شبستری، تاثیر اخلاق در حقوق، ص ۶۵-۶۶).

ما همچنین معتقدیم که حقوق بشر مدرن غربی به شکل حاضر آن با تمام مبانی و مفروضات و ارکانش متعلق به عصر سکولاریسم انسان محور مدرن می‌باشد و در عصری که تفکر دینی در آن حاکم بوده و باشد جائی برای حضور نخواهد داشت، اما این به معنای نیست که حقوق بشر در تفکر دینی و توحیدی وجود ندارد، بلکه در اسلام حقوق همه انسان‌ها (اعم از زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، کوچک و بزرگ، پیر و جوان و...) و حقوق همه موجودات (حیوانات، گیاهان، محیط زیست) به دقت ترسیم و تدوین شده است، اما نه به صورت صرفاً حق محور، بلکه در آن حق و تکلیف دو روی یک سکه دانسته شده، که برای کسب کمال علاوه بر استیفاء حقوق باید به انجام تکالیف و وظایف از جمله تکالیف اخلاقی و همچنین شرعی پرداخت.

بنابراین در نگاه توحیدی اسلام ولو به حق و حقوق توجه ویژه ای شده اما آن را تنها یک بال برای اوج گرفتن انسان تلقی نموده که همراه با بال دیگر که انجام وظایف و

تکالیف (اعم از شرعی و دینی، عقلی و اخلاقی) موجب سعادت و کمال حقیقی انسان می‌گردد (صادقی ° گزارش کتاب حق و مدرن شدن در ایران، ص ۱۶). پس اخلاق و حقوق توأمان عاملی برای کمال و سعادت مادی و معنوی انسان هستند و نمی‌توان آنها را از هم تفکیک نمود.

### نتیجه گیری

مدرنیته فرآیند و روند حاکم بر تمدن غرب، در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی، از جمله اخلاق و حقوق می‌باشد. با اینکه اخلاق در مدرنیته نیز دارای اهمیت و ضرورت می‌باشد اما با توجه به خصوصیات و مؤلفه‌های اصلی مدرنیته، اخلاق در آن نیز شکل خاص خود را دارد، که مهمترین ویژگی آن سکولاریسم و جدائی از دین و همچنین اومانیسم و انسان گرایی فرد محور می‌باشد. حقوق در مدرنیته نیز همچون اخلاق، دارای همان دو خصوصیت سکولاریسم و اومانیسم فردگرا و محوریت فرد انسانی می‌باشد.

مکاتب اصلی حقوقی مدرن که مبتنی بر این اصول هستند عبارت از پوزیتیویسم حقوقی، واقع گرایی و مکتب حقوق طبیعی مدرن هستند.

در نقد اخلاق و حقوق مدرن و رابطه مطرح میان آندو در مدرنیته علاوه بر نقدی که بر تک تک مکاتب آن وجود دارد، می‌توان با نقد مؤلفه‌های اصلی آن خصوصاً سکولاریسم و اومانیسم، که مؤلفه‌ها و مبانی اصلی مدرنیته می‌باشد، به طور کلی نقد و رد نمود. باید گفت سکولاریسم و اومانیسم علاوه بر اینکه از حیث نظری و عقلی صحیح نبوده و قابل رد هستند و نقطه مقابل آن یعنی وجود خداوند، دخالت همه جانبه او در عالم، محوریت او به عنوان خالق و رب برای عالم و آدم با برهان ثابت می‌شود، از حیث عملی نیز نهایتاً به اموری همچون نسبیت اخلاقی و حقوقی، جدائی اخلاق و حقوق از اصول ثابت و کلی، هرج و مرج اخلاقی و بی نظمی حقوقی و قانونی، انحرافات و فساد اخلاقی، ظلم و بی قانونی و همه آنچه امروزه گریبان غرب مدرن را گرفته می‌شود. بنابراین باید

بجای آنچه مدرنیته در اخلاق و حقوق مدعی و تشویق کننده به آن است، راه جدید و بدیلی یافت تا انسان و جامعه انسانی را از این همه گرفتاری و انحراف نجات داد و بشر را در مسیر اصلی خود، یعنی مسیر سعادت و کمال که همان قرب الهی است قرار داد، که این نگاه همان دیدگاه اسلام می‌باشد.



## فهرست منابع

۱. احمدی، بابک ° معمای مدرنیته ° نشر مرکز ° تهران ° چاپ اول ۱۳۷۷ ° چاپ دوم ۱۳۸۰
۲. ابدالی، مهرزاد ° درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی ° انتشارات مجد ° تهران ۱۳۸۸
۳. تبیت، مارک ° گفتگوی اختصاصی همشهری با مارک تبیت فیلسوف حقوق ° جواد حیران نیا
۴. تبیت، مارک ° فلسفه حقوق ° ترجمه حسن رضایی خاوری ° دانشگاه علوم اسلامی رضوی ° مشهد ۱۳۸۴
۵. مشکی، مهدی ° در آمدی بر مبانی و فرآیند شکل‌گیری مدرنیته - انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ° قم - چاپ اول ۱۳۸۸
۶. سروش، عبدالکریم ° سکولاریسم ° مجله بازتاب اندیشه ° شماره ۲۳ ° بهمن ۱۳۸۰
۷. کهن سال، علیرضا و گرمودی ثابت، محبوبه ° نسبت مدرنیته با سکولاریسم ° مجله معارف عقلی ° شماره ۲۳ - سال ۷ ° تابستان ۱۳۹۱
۸. صانع پور، مریم ° انسان‌گرایی مدرنیته و مبانی اسطوره‌ای آن ° مجله غرب‌شناسی بنیادی ° شماره ۱ - سال اول ° بهار و تابستان ۱۳۸۹
۹. ربانی گلپایگانی، علی ° مدرنیته و اومانیزم ° مجله کلام اسلامی ° شماره ۴۷ ° پاییز ۱۳۸۲
۱۰. صانع پور، مریم ° فلسف اخلاق و دین ° مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه ° تهران - چاپ اول ۱۳۸۲
۱۱. نوبیان، سید محمود ° فلسفه حق ۱: تاریخچه و مفهوم حق - قم ° انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی - چاپ اول ° بهار ۱۳۹۰
۱۲. ریدی، دیوید، ای ° فلسفه حقوق ° ترجمه، حسن خسروی ° انتشارات مجد ° تهران ° چاپ اول - ۱۳۹۲
۱۳. هارت، اچ ال ای ° پوزیتیویسم و جدایی حقوق و اخلاق ° ترجمه سید قاسم زمانی ° مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی ° شماره ۱۶۵ و ۱۶۶ ° خرداد و تیر ۱۳۸۰
۱۴. جمع نویسندگان - درآمدی بر حقوق اسلامی ° تالیف دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ° چاپ سمت ° قم ° بهار ۱۳۶۸
۱۵. صادقی، هادی ° گزارش کتاب حق و مدرن شدن در ایران - عبدالکریم سروش ° مجله بازتاب اندیشه ° شماره ۸۵ ° اردیبهشت ۱۳۸۶
۱۶. مجتهد شبستری، محمد ° تاثیر اخلاق در حقوق ° مجله درس‌هایی از مکتب اسلام ° سال ۴ - شماره ۴ ° اردیبهشت ۱۳۴۱
۱۷. نوبیان، سید محمود ° چیستی حق - انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ° قم بهار ۱۳۹۲
۱۸. جمعی از نویسندگان - فلسفه حقوق ° سلسله دروس اندیشه‌های بنیادین اسلامی - انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ° قم ۱۳۷۷
۱۹. جمعی از نویسندگان ° درسنامه فلسفه حقوق - انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ° قم ° تابستان ۱۳۹۲